



فلسفه در مذهب تشیع با سهروردی ادامه پیدا کرد

کمالی زاده استاد فلسفه دانشگاه زنجان با اشاره به نقش سهروردی در فرهنگ ایرانی گفت: تفکر و فلسفه و به ویژه تفکر در مذهب شیعه با سهروردی ادامه پیدا کرد. هویت اصلی ایران با این دو نفر یعنی سهروردی و ملاصدرا و فقط با همین دو نفر به ایران بر می گردد و نیاز امروزی ما و جامعه ما با این دو مطرح می شود.

کمالی زاده استاد فلسفه دانشگاه زنجان با اشاره به نقش سهروردی در فرهنگ ایرانی گفت: تفکر و فلسفه و به ویژه تفکر در مذهب شیعه با سهروردی ادامه پیدا کرد. هویت اصلی ایران با این دو نفر یعنی سهروردی و ملاصدرا و فقط با همین دو نفر به ایران بر می گردد و نیاز امروزی ما و جامعه ما با این دو مطرح می شود.

به گزارش خبرنگار مهر، در آستانه رسیدن به سالروز سهروردی متفکر و فیلسوف ایرانی و اشراقی هستیم با توجه به اینکه درباره سهروردی کار زیادی انجام نشده و همچنین به دلیل شهادت وی و مسائل سیاسی که وی با آنها مواجه بوده لذا این متفکر و فیلسوف در تاریخ ما سالیان متمادی مورد توجه نبود تا اینکه هنری کربن فیلسوف فرانسوی به این فیلسوف می پردازد و بعد از او دیگران شروع به کنکاش در شخصیت و اندیشه های این متفکر ایرانی می کنند. در تقویم جمهوری اسلامی ایران به رسم یادبود هشتم مرداد را روز سهروردی نامگذاری کرده اند و این فرصتی شد که با اهل نظر در این حوزه گفتگوهای داشته باشیم طاهره کمالی زاده استاد فلسفه دانشگاه زنجان یکی از کسانی است که بر روی آثار سهروردی کار کرده که آنچه در ادامه می آید حاصل گفتگو با وی است.

*** در ابتدای سخن می‌خواهیم از مرگ سهروردی شروع کنیم. برخی می‌گویند مرگ او بدین صورت بوده که به درخواست خودش او را در یک خانه محبوس می‌کنند و به او غذا نمی‌دهند تا از گرسنگی بمیرد. شما هم این روایت را پذیرفتید؟**

اساساً بحث شهادت ایشان در تاریخ مسکوت مانده و یک روایت دقیق ارائه نشده است. این روایتی که مطرح کردید در واقع نزدیک به روایت سقراطی است. در واقع همان ماجرای که برای سقراط در تاریخ فلسفه اتفاق افتاده را به نوع دیگری برای سهروردی روایت کردند. اما متأسفانه با توجه جو سیاسی آن زمان گزارش دقیقی به دست ما نرسیده و شاید همان اتفاقی که برای سقراط افتاده است همان را بدین صورت درباره سهروردی گزارش کرده باشند.

*** در مورد نوآوری هایی که سهروردی در منطق داشته نظرتان چیست؟**

در قسمت آخر بحث منطق ایشان که موضوع محاکمات است انتقادات ایشان به فلسفه ابن سینا و فلسفه ارسطویی مطرح شده و در واقع رویکردی مشابهی اسلامی دارد.

فلسفه سهروردی، همان طور که نظر خود سهروردی هم این طور است به گونه ای است که ابتدا باید به سراغ تاریخ فلسفه رفت. ایشان به فلسفه‌های پیشین مسلط است. مسلط به فلسفه مشابهی است و زمانی که آن را نقد می‌کند بر آن مسلط است. کتاب اولش هم یک صبغه مشابهی دارد اما در واقع آن چیزی که سهروردی می‌گوید بحث تاسیس یا ابداع و ارائه یک حکمتی است که غیر از حکمت یونانی است. حال اگر بخواهیم فلسفه سهروردی را پیگیری کنیم باید فلسفه او را به افلاطون نسبت بدهیم و نه به هراکلیتوس. در این پیگیری تاریخی فلسفه سهروردی شاید بهتر باشد که به سراغ افلاطون برویم چراکه سهروردی خودش را ادامه دهنده فلسفه او می‌داند. بعد از آن افلاطونیان و بعد حکمت ایران باستان، عرفای شیعی تا خود سهروردی وجود دارد و در ادامه راه نیز می‌توانیم تفکر شیعی در ایران را ببینیم.

*** سهروردی معتقد است که ماهیت مقدم بر وجود است؟ شما هم به این موضوع معتقدید؟**

هم وجود و امکان و ... جز اعتباریات لحاظ می‌کند یکی از این اعتباریات ماهیت است یعنی همانقدر که به اعتباری بودن وجود معتقد است به اعتباری بودن ماهیت هم معتقد است.

ایشان در حکمت الاشراق جعل وجود را به ماهیت نسبت می‌دهد اما برخی از نظرات خود را به صورتی مطرح می‌کند که به دلیل مسائل و شرایط سیاسی آن زمان برای اینکه معتزله حساب نشود. اما در کل ماهیت هم مانند وجود جز اعتباریات محسوب می‌شود.

سهروردی بهتر است که بگویم اصالت نوری است تا اصالت ماهوی. ایشان می‌گوید اول و آخرش نور است و اصلاً او تمام بحثش نور است. سهروردی در همان ابتدا بحث وجود و ماهیت و امکان و ... را مشخص کرده و همه را جزء اعتباریات آورده است. بعد از آن مفصل نور، تالیف نور، اقسام نور، سلسله انوار نور و ... را طرح می‌کند.

شما در نظرات سهروردی تماماً بحث نور می‌بینید و اصلاً حرف از ماهیت نمی‌بینید اما آن چیزی که از سهروردی مانده این است که اصلاً او فلسفه‌های وجودی را کنار می‌گذارد، فلسفه نوری را جایگزین می‌کند. بنابراین فلسفه سهروردی نه وجود محور است و نه ماهیت بلکه بحث سهروردی فلسفه نور است. با این وجود به تازگی می‌گویند که باید یک بحث ماهوی از خود نور ارائه کرد که آن هم خیلی دور از واقعیت است. در صورتیکه نوری که سهروردی مطرح می‌کند عین حقیقت اصلی است که مطلق حقیقت است و هیچ قالبی ندارد.

*** نقش سهروردی را در فرهنگ و ادبیات ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟**

سهروردی به تاریخ فلسفه یک مسیر خوب می دهد. فلسفه ابن سینا با نقدهای غزالی واقعاً به صورت جدی دچار مشکل شد. غزالی با نگارش تهافت الفلاسفه ایرادهایی به ابن سینا گرفت که واقعا وارد بود به فرض مثال بحث معاد جسمانی، جهان شناسی، معرفت شناسی و ... خلاء هایی بود که با ابن خلاء ها فلسفه نمی توانست ادامه راه دهد. با نقد های غزالی فلسفه ای که داشت در جهان اسلام و تشیع از بین می رفت رونق گرفت کما اینکه با مرگ ابن رشد فلسفه در جهان سنت تمام شد و بعد از ایشان دیگر ما فیلسوفی نداریم.

در تفکر شیعی با وجود سهروردی است که فلسفه ادامه پیدا می کند و با ظهور ملاصدرا به کمال می رسد. سهروردی آمد و آن خلاء های فلسفه مشاء را پر کرد.

*** از نظر فلسفی این دو یعنی ملاصدرا و سهروردی مقابل هم نیستند؟**

نه اصلاً نمی توانند مقابل هم باشند. یکی نورمحور است و یکی وجود محور است. این دو به موازات هم هستند چون فلسفه ابن سینا وثوق محور بود و یک موضوع از حیث روش بحثی صرف بود بعد همان بحث محض بودنش آن را دچار مشکل کرده بود. از طرف دیگر این فلسفه دینی شده بود. فلسفه ابن سینا و فارابی فلسفه مشایی اسلامی بود و انطباق آن با اسلام چون فلسفه بحث صرف بود انطباق آن با اسلام ذو بطن بود دچار مشکل می کند.

تفاوت ملاصدرا و سهروردی در این بود که یکی وجود محور و یکی نور محور بود اما هر دو این ویژگی را دارند که هر دو بحثی و ذوقی اند. سنت ذوقی می تواند دسترسی به باطن امور را داشته باشد که با دین اسلام بیشتر قابل انطباق و سازگار است و البته با قرائت شیعی مورد نظر است. در این صورت ادامه حکمت اشراق سهروردی بعد از ایشان و هم فلسفه ملاصدرا قابل پیگیری است و هم در کلام شیعی.

تفکر و فلسفه و به ویژه تفکر در مذهب شیعه با سهروردی ادامه پیدا کرد. هویت اصلی ایران با این دو نفر و فقط با همین دو نفر به ایران بر می گردد و نیاز امروزی ما و جامعه با این دو مطرح می شوند. می توان گفت همه چیز داریم جز این تفکر که باید گفت تفکر شیعی و ایران می شود همان ایران دیروزی که باید باشد.

*** می گویند شیخ اشراق متأثر از شاهنامه است. این موضوع چگونه قابل ارزیابی است؟**

در یک نگاه وسیع تر سهروردی می گوید که هر حکمتی نوری ایرانیان باستان بوده است یعنی قبل از من کسی نبوده است و می گوید من نفر اول در این کار هستم به اضافه اینکه عجم زنده کردم بدین پارسی که مطمئناً منظورش زبان فارسی نیست و منظور از عجم یک قوم خاصی نیست. حال اگر اینها را کنار هم بگذاریم می بینیم که یک فرهنگ یا یک تمدن یا یک حکمت نوری در ایران باستان بوده که تفکر و قرابت نوری ایرانی داشته است. در واقع این تفکر نوری بیشترین قرابت را هم با فرهنگ ایرانی داشته است. این دو به دو شیوه خاص یکی در ادبیات و دیگری در فلسفه این موضوع را ارائه داده اند و نمی توان گفت که متأثر از دیگری اند. چون هر دو متأثر از یک سرچشمه دیگری اند و آن حکمت ایرانیان باستان بوده است که آن حکمت را سهروردی در فلسفه برای خواص ارائه داده و فردوسی برای عموم مردم به نحو خیلی عام تر و سبک تر و قابل دسترس تر در شاهنامه ارائه کرده است. در واقع اگر بخواهیم شاهنامه را تحلیل فلسفی کنیم باید به سراغ سهروردی برویم و سهروردی را اگر یک مقدار عمومی تر کنیم در واقع باید داستان های شاهنامه را ببینیم.